

فلسفه دوستی در اندیشه ارسطو و نقش آن در تحقق سعادت

ارشاد نورزی بلخی



هدف اصلی فلسفه اخلاق ارسطو رساندن انسان به سعادت است. او برای دستیابی به این هدف، مجموعه‌ای از مباحث نظری و توصیه‌های عملی را پیشنهاد می‌کند. از دیدگاه ارسطو، سعادت در پرورش و به‌کارگیری فضیلت‌ها در زندگی است. وی فضیلت‌ها را به دو دسته «درونی»^۱ و «بیرونی»^۲ تقسیم می‌کند. فضیلت‌های درونی به ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی همچون شجاعت، عدالت، حکمت و بردباری مربوط می‌شوند؛ فضیلت‌های بیرونی عناصری مانند ثروت، زیبایی، قدرت، خانواده و محیط اجتماعی سالم را در بر می‌گیرد.

پرسش اصلی این نوشتار آن است که دوستی در فلسفه ارسطو چه جایگاهی در رسیدن به سعادت دارد؟ و آیا دوستی می‌تواند وسیله‌ای برای تحقق سعادت باشد یا ممکن است در مواردی مانعی در برابر آن محسوب شود؟ هدف این نوشته پاسخ‌گویی به همین پرسش است. برای رسیدن به این هدف، نخست به تبیین فلسفه اخلاق ارسطو می‌پردازیم، سپس جایگاه دوستی در نظام فکری او را بررسی می‌کنیم. در ادامه، انواع دوستی و مفهوم «دوستی کامل» از منظر ارسطو تحلیل خواهد شد. هر یک از این مباحث با چالش‌های نظری خاصی همراه است که در بخش‌های مربوط به خود به‌طور مفصل مورد بحث قرار می‌گیرد.

تعریف سعادت ارسطویی

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، غایت فلسفه اخلاق ارسطو دستیابی انسان به سعادت است. این هدف صرفاً جنبه نظری ندارد؛ بلکه ارسطو برای تحقق آن، راهکارهای عملی نیز ارائه می‌کند. با این حال، نخست باید پرسید که مقصود ارسطو از «سعادت» چیست. او برای تبیین این مفهوم از اصطلاحی بهره می‌گیرد که در زبان انگلیسی غالباً Happiness یا «خوشی» ترجمه شده است. با این حال «خوشی» برگردانی دقیق از سعادت ارسطویی نیست؛ زیرا سعادت ۳ نزد ارسطو فراتر از یک حالت ذهنی لذت‌بخش و زودگذر است و معنایی عمیق‌تر و پایدارتر دارد.

سعادت در اندیشه ارسطو مفهومی چندلایه و متکثر است. یکی از مهم‌ترین معانی آن، «شکوفایی روحی و عقلی انسان» است؛ حالتی که در آن فرد توانایی‌های انسانی، اخلاقی و عقلانی خویش را به بهترین نحو به فعلیت می‌رساند. از سوی دیگر، برخی مترجمان این مفهوم را به «زندگی نیک» یا «زندگی خوب»^۴ ترجمه کرده‌اند که به نظر می‌رسد ترجمه نزدیک‌تر به مقصود ارسطو باشد.^۵ با این همه، مفهوم سعادت در فلسفه ارسطو را نمی‌توان به سادگی در قالب یک واژه، چه در فارسی و چه در انگلیسی گنجاند؛ از این‌رو نیاز است که این مفهوم از راه شرح و بسط تبیین شود.

در مجموع، سعادت نزد ارسطو مفهومی جامع و چندبعدی است؛ به‌گونه‌ای که انسان در آن هم از حیث روحی و اخلاقی و هم از جنبه‌های عقلانی و عملی به شکوفایی می‌رسد. در پرتو این شکوفایی، فرد سعادت‌مند به مرتبه‌ای از خرد نظری و عملی دست می‌یابد. چنین انسانی، از یک سو آرامش و تعادل درونی را تجربه می‌کند و از سوی دیگر، در عرصه اخلاق و اجتماع به فضیلت‌هایی چون سخاوت، شجاعت و دیگر کمالات انسانی آراسته می‌شود.

به‌طور کلی، فلسفه اخلاق تیلوری از مبانی متافیزیکی است. مقصود از «متافیزیک» در اینجا، برداشت ما از سرشت انسان و جایگاه او در کیهان است. پرسش‌هایی همچون «انسان چیست؟» و «برای چه در این جهان حضور دارد؟» بنیادی‌ترین مسائل متافیزیکی‌اند و پاسخ به آنها شالوده هر نظام اخلاقی را شکل می‌دهد. از این‌رو، هنگامی که از فلسفه اخلاق ارسطو سخن می‌گوییم و ادعا می‌کنیم که غایت آن رسیدن انسان به سعادت است، نخست باید دریابیم که ارسطو در نظام متافیزیکی خود چه برداشتی از انسان ارائه می‌کند. با فهم این بنیان نظری است که می‌توان معنای سعادت در اندیشه ارسطویی و راهکارهای دستیابی به آن را به درستی فهم و تحلیل کرد.

1. Eternal

2. External

3. Eudaimonia

4. Well-being

5. <https://www.britannica.com/topic/eudaimonia>

نظریه روح ارسطو

نظریه روح در مرکز انسان‌شناسی فلسفی ارسطو قرار دارد. این نظریه ساختاری پیچیده، چندلایه و در برخی موارد همراه با ابهام دارد. در گام نخست باید توجه داشت که بسیاری از خوانندگان این نوشته، با پیش‌زمینه‌ای اسلامی و با برداشت رایج در سنت اسلامی از مفهوم «روح» به سراغ متن ارسطو می‌آیند. با این حال، مفهوم روح در اندیشه ارسطو با مفهوم روح در فلسفه اسلامی یکسان نیست و نباید آن دو را هم معنا پنداشت.

چند ویژگی اساسی درباره روح ارسطویی آن را از برداشت اسلامی متمایز می‌کند. نخست آن‌که از نظر ارسطو نه تنها انسان‌ها، بلکه گیاهان و حیوانات نیز دارای روح‌اند؛^۶ زیرا روح نزد او اصل حیات و فعلیت بخش قابلیت‌های موجود زنده است. دوم آن‌که روح، از دید ارسطو، جوهری مستقل و جدا از بدن نیست؛ بلکه صورتی است که بدن را به موجودی زنده بدل می‌سازد. به بیان دیگر، روح از منظر ارسطو جزئی جدایی‌پذیر از بدن نیست و تحقق آن وابسته به ماده و حیات جسمانی است.^۷

از بُعد فلسفی نیز نظریه روح ارسطو یک دید خاص در تاریخ فلسفه غرب است. برخلاف استادش افلاطون که به دوگانگی روح و جسم باور داشت و روح را موجودی مستقل و متعلق به عالم مُثُل می‌دانست، ارسطو این دیدگاه را نمی‌پذیرد و دوگانگی افلاطونی را رد می‌کند. علاوه بر آن، دیدگاه ارسطو با نظریه دوگانه‌انگاری دکارت نیز ناسازگار است. در نظام فکری دکارت، ذهن و جسم دو جوهر مستقل‌اند؛ حال آن‌که دیدگاه ارسطو مخالف این نظریه است.

از سوی دیگر، نظریه ارسطو با برخی رویکردهای معاصر فلسفه ذهن، مانند تقلیل‌گرایی فیزیکی،^۸ نیز تفاوت بنیادین دارد. در این دید، آگاهی و حالات ذهنی به فرایندهای فیزیکی قابل تقلیل فروکاسته می‌شوند و ذهن محصول ماده است و آگاهی و تمامی حالات ذهنی منشأیی فیزیکی دارند و می‌توان آن‌ها را در چارچوب قوانین فیزیکی توضیح داد. نظریه ارسطو با طرح رابطه صورت و ماده، نظریه‌ای متفاوت و پیچیده‌تر ارائه می‌کند که نه در نظریه دوگانگی دکارت و افلاطون می‌گنجد و در حین زمان مخالف تقلیل‌گرایی فیزیکی است.^۹ این رویکرد، دیدگاه ارسطو را یک دیدگاه خاص می‌سازد.

اکنون که روشن شد نظریه روح ارسطو نه با برداشت اسلامی از روح یکسان است و نه با برخی مکاتب فلسفه غربی هم‌خوانی دارد، می‌توانیم به این پرسش پردازیم که اساساً فلسفه روح در اندیشه ارسطو چیست. بخش اصلی مباحث مربوط به روح ارسطو در کتابش بنام De Anima «در باره نفس» مطرح شده است. ارسطو در مقدمه بحث روح اذعان می‌کند که صحبت از روح از دشوارترین موضوعات فلسفی است. او در این کتاب روح را چنین تعریف می‌کند: «روح نخستین مرتبه فعلیت بدنی طبیعی است که در آن زندگی بالقوه وجود دارد.»^{۱۰}

نکته اساسی در تعریف ارسطو، اصطلاح «نخستین فعلیت» است؛ مفهومی که نیازمند توضیح و تحلیل دقیق است. پرسش اینجاست که چرا روح «نخستین فعلیت» بدن به شمار می‌آید. ارسطو در اینجا از فعلیت به معنای «قابلیت بنیادی برای انجام عمل» سخن می‌گوید؛ یعنی نخستین مرتبه‌ای که موجود زنده آمادگی انجام کارکردهای حیاتی را دارد، حتی اگر این کارکردها در لحظه تحقق نیابند. برای روشن شدن این نکته می‌توان مثالی از زبان‌آموزی آورد. دانستن دستور زبان، نخستین قابلیت سخن گفتن به یک زبان است؛ اما این قابلیت به خودی خود تحقق نمی‌یابد. تنها هنگامی که فرد این دانش را به کار گیرد، «فعلیت» سخن گفتن پدیدار می‌شود. بدین ترتیب، دستور زبان نخستین فعلیت است و سخن گفتن فعلیت ثانوی. ولی بدون دانستن دستور زبان فعلیت ثانوی ناممکن است. روح نیز در نظر ارسطو نقشی مشابه دارد. روح «نخستین قابلیت حیات» در یک بدن است؛ قابلیت

6. Fred D. Miller Jr., "Aristotle's Philosophy of Soul," The Review of Metaphysics 53, no. 2 (December 1999): 309–37.

7. Miller, "Aristotle's Philosophy of Soul," 313.

8. Physical reductionism

9. Michael Frede, "On Aristotle's Conception of the Soul," in Essays on Aristotle's De Anima, ed. Martha C. Nussbaum and Am-lie Oksenberg Rorty (Oxford: Oxford University Press, 1992), 105.

10. Aristotle, De Anima, trans. and ed. Robert Drew Hicks (Cambridge: Cambridge University Press, 1907), 412a20–1.

که امکان انجام کارکردهای زیستی، ادراکی و عقلانی را فراهم می‌سازد. از همین رو، روح همواره وابسته به بدن است. برخلاف دیدگاه افلاطون که روح را موجودی مستقل می‌دانست و برای آن بقای پس از مرگ بدن قائل بود، ارسطو بر این باور است که روح تنها در نسبت با بدن به فعلیت می‌رسد و با نابودی بدن، کارکرد آن نیز از میان می‌رود، جز درباره برخی ابعاد عقلانی که ارسطو بحثی پیچیده‌تر در مورد آن‌ها مطرح می‌کند که نیازمند به بحث جداگانه در یک نوشته مختص به خود است. در خلاصه، او بدن را «قوه»^{۱۱} یا «قابلیت» می‌نامد و روح را «فعلیت»^{۱۲}. این دو رابطه‌ای لازم و ملزوم با یکدیگر دارند: بدن قابلیت حیات را در خود دارد و روح فعلیت بخش همان قابلیت است. با پیوند یافتن این دو، حیات پدید می‌آید؛ خواه در قالب انسان، خواه حیوان یا گیاه.

در مورد نظریه روح ارسطو یک سوال اساسی دیگر که وجود دارد این است: از دیدگاه ارسطو، آیا روح واحد است یا انواع گوناگونی از روح وجود دارد؟ ارسطو بر این باور است که روح یک دست و یگانه نیست، بلکه مراتب و انواع متفاوتی دارد و هر نوع روح، قوه‌ها و کارکردهای خاص خود را داراست. بدین سان، طبیعت دارای سلسله‌مراتبی از انواع روح است: روح نباتی، روح حیوانی و روح انسانی. روح انسانی والاترین از این سه است. افزون بر این، هر انسان دارنده روح خاص خویش است که فعلیت بخش قابلیت‌های او به عنوان یک موجود زنده و عاقل است^{۱۳}. از این حیث، فلسفه ارسطو با مکاتب وحدت‌گرایی همچون وحدت‌الوجود، آدویته و دانتیه^{۱۴} و بودیسم تفاوتی بنیادی دارد.

بحث مهم دیگری درباره روح در فلسفه ارسطو، بررسی کارکردها و قوای آن است. پرسش اصلی این است که روح چه بخش‌ها و چه کارکردهایی دارد. ارسطو بر این باور است که روح از سه بخش یا سه قوه بنیادی تشکیل شده است: قوه تغذیه‌ای، قوه شهوانی و قوه عقلانی^{۱۵}. این تقسیم‌بندی از یک سو ما را در فهم کارکردهای نظریه روح ارسطو یاری می‌کند و از سوی دیگر رابطه روح را با انواع موجودات زنده روشن می‌سازد.

قوه تغذیه‌ای مسئول تغذیه، رشد و تولیدمثل است. گیاهان تنها از این قوه برخوردارند، و همین قوه وجه مشترک میان گیاهان و انسان‌هاست.

قوه شهوانی شامل احساس، میل، و انواع خواهشات است. حیوانات علاوه بر قوه تغذیه، از قوه شهوانی نیز بهره‌مندند؛ بنابراین انسان از این جهت با حیوانات اشتراک دارد.

قوه عقلانی شامل اندیشیدن، استدلال کردن و فهم اموری کلی است، این قوه مختص انسان است. از این رو، انسان از حیث عقلانیت مرتبه‌ای فراتر از گیاه و حیوان دارد. این ویژگی، از یک سو انسان را از حیوانات متمایز می‌سازد و از سوی دیگر، توانایی دستیابی به فضیلت را برای او امکان‌پذیر می‌کند. همچنین همین قوه است که انسان را به موجودی اخلاق‌مند بدل می‌سازد.

از دیدگاه ارسطو، بخش عقلانی نفس نیز خود به دو بخش «عقل نظری» و «عقل عملی» تقسیم می‌شود. عقل نظری مسئول فهم مسائل انتزاعی همچون ریاضیات، هندسه و حقایق مابعدالطبیعه است. در مقابل، عقل عملی مسئول خرد و حکمت انسانی است. این تفکیک نتایج مهمی در پی دارد. یکی از این نتایج آن است که «خرد» یا «حکمت عملی» محصول دانش نظری نیست؛ بلکه برخاسته از تجربه زیستن، تربیت خوب، شکل‌گیری عادات نیک و توانایی تمییز درست از نادرست در عرصه عمل است. یعنی، ممکن است فردی در حوزه‌هایی چون ریاضیات، فیزیک یا شیمی دانش زیادی داشته باشد، اما این دانش به خودی خود به معنای داشتن «خرد» نیست. خرد حاصل توانایی کنترل نفس، به‌کارگیری منطق عملی و تشخیص روابط علی-اخلاقی در زندگی واقعی و عملی است.

11. Dunamis

12. Entelecheia

13. William Charlton, "Aristotle's Definition of Soul," *Phronesis* 25, no. 2 (1980): 170.

14. Advaita Vedanta

15. Paula Gottlieb, "Aristotle on Dividing the Soul and Uniting the Virtues," *Phronesis* 39, no. 3 (1994): 279.

16. ۲۷۹، نامه.

راه‌های رسیدن به سعادت

سؤال بعدی آن است که انسان چگونه می‌تواند به سعادت دست یابد. ارسطو بر این باور است که برای رسیدن به سعادت، بخش عملی عقل باید بر قوای نفسانی و شهوانی غلبه یابد. این غلبه یکی از نخستین گام‌ها در مسیر تحقق سعادت است. چنین غلبه‌ای تنها از راه عقل عملی، تربیت درست، تمرین مداوم و شکل‌گیری عادت‌های فضیلت‌محور امکان‌پذیر است؛ و این فرایندی تدریجی و طولانی است، نه حالتی که بتوان در مدت کوتاه یا به‌صورت ناگهانی به آن دست یافت. بر همین اساس، در فلسفه ارسطو تربیت کودک، محیط اجتماعی و عادت‌ها اهمیتی اساسی دارند. تربیت سالم به شکل‌گیری عادت‌ها می‌انجامد؛ عادت‌ها شخصیت را می‌سازند؛ و شخصیت و سبک زندگی انسان تعیین می‌کند که او به سوی سعادت هدایت شود یا در مسیر رنج قرار گیرد. بعد دیگری از این مسیر، تمرین و به‌کار بستن فضیلت‌هاست. اجرای مکرر فضیلت‌هایی چون خرد، بردباری، سخاوت و شجاعت می‌تواند انسان را به تدریج به سعادت نزدیک کند.^{۱۷}

در کنار کارکرد عقل عملی و کردارهای فضیلت‌محور، یکی دیگر از نیازهای انسان برای رسیدن به سعادت، برخورداری از «خوبی‌های بیرونی»^{۱۸} است. با این حال، این عناصر در مرتبه ارزش، هم‌برابر عقل عملی و فضیلت‌های اخلاقی نیستند. بدین معنا که اگر یکی از این خوبی‌های بیرونی در زندگی فرد وجود نداشته باشد، انسان فاضل همچنان می‌تواند به سعادت دست یابد؛ اما اگر فرد از این خوبی‌ها برخوردار باشد ولی فاقد عقل عملی و فضیلت‌های اخلاقی درونی باشد، رسیدن او به سعادت ممکن نخواهد بود.^{۱۹} این بدین معناست که اگر میان دو عنصر، یعنی فضایل درونی و خوبی‌های بیرونی، بخواهیم قضاوت کنیم، فضایل درونی اهمیت و برتری بیشتری دارند. ولی، خوبی‌های بیرونی نقش تکمیل‌کننده دارند و می‌توانند راه فعلیت یافتن فضایل درونی و شکوفایی اخلاقی را آسانتر کنند. این خوبی‌های بیرونی مواردی چون دوستی، ثروت و تندرستی را شامل می‌شود. همان‌گونه که اشاره شد، «دوستی» یکی از مهم‌ترین این عناصر در مسیر دستیابی به سعادت است. در این نوشتار هدف آن است که روشن شود دوستی چه جایگاهی در رسیدن به سعادت، در فلسفه ارسطو دارد. ولی، پیش از پرداختن به این پرسش، لازم است درباره فلسفه دوستی نزد ارسطو و انواع دوستی از منظر او کمی بحث کرد.

فلسفه دوستی و طبقه‌بندی انواع دوست

ارسطو دوستی را به سه نوع تقسیم می‌کند: دوستی فضیلت‌محور، دوستی لذت‌محور و دوستی منفعت‌محور.^{۲۰} هر یک از این سه دوستی، انگیزه‌ها و اهداف خاص خود را دارد.

در دوستی فضیلت‌محور، انگیزه اصلی احترام متقابل، علاقه‌مندی به شخصیت یکدیگر و ارج نهادن به فضایل اخلاقی طرف مقابل است. محور این نوع دوستی، ویژگی‌هایی چون خرد، محبت، مهربانی، شفقت و سخاوت است. دو فرد به سبب همین فضایل یکدیگر به هم نزدیک می‌شوند و از این خصوصیات یک دیگر لذت می‌برند.

در دوستی لذت‌محور، انگیزه رابطه بر لذت استوار است؛ لذتی که می‌تواند جسمانی، شهوانی یا حتی لذت ناشی از یک فعالیت مشترک مانند ورزش باشد. برای مثال، دو نفر ممکن است به این دلیل با یکدیگر دوست باشند که هر دو به فوتبال علاقه دارند و یا طرفدار یک تیم هستند. این دوستی فراتر از همان لذت مشترک نمی‌رود و هرگاه آن لذت از میان برود، دوستی نیز فرو می‌پاشد.^{۲۱} نمونه‌ای افراطی از این نوع رابطه را می‌توان در برخی پدیده‌های اجتماعی معاصر، مانند روابط موسوم به «شوگر ددی»^{۲۲} مشاهده کرد؛ رابطه‌ای که در آن معمولاً مردی مسن و ثروتمند در ازای دریافت لذت جسمانی یا عاطفی، امتیازها یا کمک‌های مالی در

17. Carlotta Capuccino, "Happiness and Aristotle's Definition of Eudaimonia," *Philosophical Topics* 41, no. 1 (Spring 2013): 14–15.

18. External goods

19. Capuccino, "Happiness and Aristotle's Definition of Eudaimonia," 11.

20. A. D. M. Walker, "Aristotle's Account of Friendship in the 'Nicomachean Ethics,'" *Phronesis* 24, no. 2 (1979): 1.

21. John M. Cooper, "Aristotle on the Forms of Friendship," *The Review of Metaphysics* 30, no. 4 (June 1977): 637, 646.

22. Sugar daddy

اختیار زن جوان قرار می‌دهد. شکل معکوس این پدیده، یعنی «شوگر مَمی»^{۲۳}، نیز وجود دارد؛ در این حالت، زنی ثروتمند با مردی جوان رابطه برقرار می‌کند و در برابر دریافت لذت جسمانی یا عاطفی، حمایت مالی یا مزایای اقتصادی ارائه می‌دهد. در هر دو الگو، رابطه بر پایه لذت و منفعت شکل می‌گیرد و معمولاً فاقد عمق شخصیتی و شناخت فضایل اخلاقی است؛ از همین رو، این نوع روابط پایدار نیستند و با از بین رفتن لذت یا منفعت، فرو می‌ریزند. در دوستی منفعت‌محور، انگیزه بنیادین بهره‌بردن از دیگری است. برای مثال، فردی ممکن است با کسی دوستی کند برای این که او ثروتمند است، قدرت سیاسی یا اجتماعی دارد، و می‌تواند منافعی برای او فراهم آورد.

عناصر و شرایط دوستی

سه عنصر مهم در رابطه دوستی در فلسفه ارسطو وجود دارد و آن‌ها عبارت‌اند از: آرزوی نیکی برای یکدیگر، نیت خیر، و آگاهی از این نیت نیک در هر دو طرف. علاوه بر این، همه این عناصر باید متقابل باشند.^{۲۴} از این نگاه، در دوستی فضیلت‌محور، دوستان برای یکدیگر آرزوی خیر می‌خواهند و نسبت به هم نیت نیک دارند. این خیرخواهی هیچ هدف یا منفعتی فراتر از خود نیکی ندارد؛ یعنی فرد برای دوست شایسته خود نیکی می‌طلبد، بی‌آن‌که انتظار سود، لذت یا امتیازی شخصی داشته باشد. به زبان دیگر، در این نوع دوستی هدفی جز خود دوستی وجود ندارد. این دوستی خود هدف نهایی و والاترین غایت است. دوستان از دوستی و دوستخواهی یکدیگر لذت می‌برند، بدون آن‌که انتظار یا توقعی فراتر از خود رابطه داشته باشند.

در دوستی‌های ناقص، این عناصر بنیادی با مشکل روبه‌رو می‌شوند. برای مثال، افراد نمی‌توانند بدون انگیزه‌ای شخصی برای دیگری آرزوی نیکی کنند؛ در پس این خیرخواهی ظاهری، هدفی شخصی نهفته است که می‌تواند لذت، منفعت یا نوعی سود عاطفی باشد. حتی گاهی موفقیت‌ها و دستاوردهای یکی از دو طرف، به جای ایجاد شادی، موجب رنجش یا حسادت طرف مقابل می‌شود.

ارسطو دوستی فضیلت‌محور را دوستی واقعی و والا می‌داند و دو نوع دیگر دوستی را ناقص تلقی می‌کند. از دید او، هر دوستی که بر پایه منفعت یا لذت شکل گیرد، دوستی‌ای ناقص است؛ زیرا در چنین روابطی فرد به مثابه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف دیگری به کار گرفته می‌شود. این امر سبب می‌شود که در دوستی‌های لذت‌محور و منفعت‌محور، صداقت، راستی و اعتماد واقعی وجود نداشته باشد. در این روابط، شخص دیگری را وسیله‌ای برای کسب لذت یا منفعت می‌بیند و طبیعی است که هرگاه نیاز به فریب، دروغ یا سوءاستفاده پیش آید، مانعی برای انجام آن احساس نکند.

در این‌گونه روابط، خیر و سلامت طرف مقابل نیز در نظر گرفته نمی‌شود. برای نمونه، شخصی ممکن است دوست خود را تنها برای خوش‌گذرانی به مصرف شراب، سیگار یا مواد مخدر تشویق کند، بی‌آنکه به پیامدهای جسمی و روانی این رفتار بر او بیندیشد. در غیاب نیت نیک و خیرخواهی خالص، و با ورود دروغ، فریب و سوءاستفاده، این دوستی‌ها دیر یا زود از هم می‌پاشند. چنین دوستی‌هایی نه تنها انسان را به سعادت نزدیک نمی‌کنند، بلکه در بسیاری موارد موجب آسیب‌های روانی و روحی می‌شوند. از همین رو، ارسطو این دوستی‌ها را ناقص و ناپایدار می‌شمارد.

سوال بعدی که مطرح می‌شود آن است که چه کسانی می‌توانند با یکدیگر دوست شوند؟ از دیدگاه ارسطو، همه انسان‌ها می‌توانند با یکدیگر دوست شوند؛ یک فرد منفعت‌طلب می‌تواند با فردی منفعت‌طلب دیگر، و حتی با فردی فاضل دوست شود. همچنین ممکن است فردی فاضل با شخصی لذت‌طلب رابطه‌ای دوستانه برقرار کند. بنابراین، در اصل «دوست شدن» این گروه‌ها با یکدیگر مانعی وجود ندارد. با این حال، مشکل اساسی پایداری این روابط است. درباره دوستی میان انسان فاضل و فرد منفعت‌طلب، ممکن است رابطه‌ای دوستانه شکل گیرد، اما این دوستی پایدار نخواهد بود؛ زیرا انگیزه‌ها و مبانی دو طرف یکی نیست. همین وضعیت درباره دوستی میان دو فرد منفعت‌طلب نیز صادق است: آنان می‌توانند با هم دوست شوند و مدتی با یکدیگر بمانند، اما به محض آن‌که منفعت مشترک از میان برود، دوستی نیز فرو از بین می‌رود.

23. Sugar mommy

24. Michael Pakaluk, "Friendship (Philia)," in A Companion to Aristotle, ed. Georgios Anagnostopoulos (Malden, MA: Wiley-Blackwell, 2009), 472.

دوست همچون خود دیگر و مشکل خودپرستی

گفته مشهور ارسطو وجود دارد که میگوید «دوست، خود دیگر انسان است». این گفته بیانگر نقش بنیادین و جایگاه والای دوستی در زندگی انسانی است. از سوی دیگر، ارسطو تأکید می‌کند که فرد باید نخست خودش را دوست بدارد و سپس دیگران را. این دو گزاره پرسش‌ها و چالش‌های فلسفی مهمی را پیش می‌کشند: اگر انسان باید پیش از هر چیز خود را دوست داشته باشد، آیا این امر به خودپرستی و خودمحوری نمی‌انجامد؟ و در این صورت، رابطه دوستی چه سرانجامی پیدا می‌کند و جایگاه دوست در کجاست؟ این پرسش‌ها ما را به بررسی دقیق‌تر مفهوم خوددوستی و نسبت آن با دوستی فضیلت‌محور در اندیشه ارسطو جواب میکشاند.

ارسطو این مسئله را با تمایز میان دو نوع «خوددوستی» حل می‌کند. به باور او، انسان می‌تواند دو نوع دوست داشتن از خود داشته باشد: خوددوستی مثبت و خوددوستی منفی. در این جااست که پیوند میان نظریه روح ارسطو و فلسفه دوستی وی روشن می‌شود. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، ارسطو روح انسان را به بخش‌های گوناگون تقسیم می‌کند؛ از جمله بخش عقلانی و بخش شهوانی. انسان فاضل کسی است که بخش عقلانی روح بر زندگی، رفتار و اندیشه‌های او سلطه دارد و این قوه عقلانی روح بر بخش شهوانی او غلبه کرده است.

حال می‌توان پرسید: خوددوستی مثبت چیست؟ خوددوستی مثبت نوعی از دوست داشتن خویشتن است که از بخش عقلانی روح برمی‌خیزد. این نوع خوددوستی با فضیلت‌هایی چون عدالت، بردباری، سخاوت و حکمت همراه است. در چنین وضعیتی، رذایلی مانند خودپرستی و بخل جایی در بخش عقلانی روح ندارند. از این رو، فردی که خویشتن را به شیوه مثبت دوست می‌دارد، در پی سوءاستفاده لذتی، جسمانی یا منفعت جویانه از دوست خود نخواهد بود. روح عقلانی مملو از نیکی‌ها و فضایل والای انسانی است. از این رو، هنگامی که فرد بر اساس این بخش از روح خویشتن را دوست می‌دارد، این خوددوستی نه خودپرستانه است و نه خودمحور. همچنان، روح عقلانی ارزش و جایگاه واقعی دوست را در زندگی درمی‌یابد؛ از همین رو، فرد فاضل دوست خود را همچون خویشتن دوست می‌دارد.^{۲۵}

از طرف دیگر، هنگامی که دو انسان فاضل با یکدیگر دوستی می‌شوند، زندگی هر دو تحت هدایت قوه عقلانی روح قرار دارد. در نتیجه، هنگام شکل‌گیری این دوستی، نوعی «هم‌پیوندی دو عقل» پدید می‌آید. چون عقل انسانی در همه افراد فاضل از یک سنخ و دارای ماهیتی مشترک است، دوست کامل و فاضل در حکم «خود دیگر» فرد جلوه می‌کند. انسان فاضل فضایل برخاسته از بخش عقلانی روح را در رفتار و زندگی دوست خود مشاهده می‌کند؛ به همین دلیل، دوست او همچون آینه‌ای برای بازتاب روح عقلانی او عمل می‌کند. این پدیده به جایی می‌رسد که دوست، در معنایی عمیق و حقیقی، «خود دیگر» او می‌شود.

سعادت و جایگاه دوستی در آن

همان‌گونه که در آغاز بیان شد، هدف اصلی فلسفه اخلاق ارسطو رساندن انسان به سعادت است. این سعادت در اندیشه او ربطی مستقیم با ماهیت انسان و نظریه روح دارد. روح انسان از عناصر و قوای گوناگون تشکیل شده است و انسان می‌تواند هر یک از این قوای روح را پرورش دهد و شکوفا سازد. برای مثال، با فعالیت‌های بدنی و ورزش می‌توان قوه تغذیه‌ای و رشدی را تقویت کرد؛ و با پرداختن افراطی به لذت‌های جسمانی و شهوانی می‌توان قوه شهوانی را پرورش داد. با تقویت هر یک از این قوای روح، انسان به تدریج تحت تأثیر همان قوه قرار می‌گیرد و شخصیت او مطابق با ویژگی‌های آن قوه شکل می‌یابد. برای نمونه، فردی که بخش شهوانی روح را بیش از حد رشد می‌دهد و در پی لذت‌های بی‌مهار است، به انسانی لذت طلب تبدیل می‌شود که توانایی کنترل نفس را از دست می‌دهد. همچنین شخصی که مداوماً دروغ می‌گوید یا دست به فریب می‌زند، به انسانی فریب‌کار و دروغ‌گو بدل می‌شود.

انسان می‌تواند بخش عقلانی روح را پرورش دهد. ارسطو بر این باور است که این بخش والاترین مرتبه ماهیت انسانی را تشکیل می‌دهد. با رشد و شکوفایی قوه عقلانی، انسان می‌تواند به فردی کامل و فاضل تبدیل شود و در نتیجه به سعادت دست یابد. رسیدن به فضیلت و سعادت نیازمند عوامل و شیوه‌های متعددی است؛ یکی از این عوامل، داشتن «دوست خوب» است. انسان در همراهی با دوست نیک می‌تواند فضیلت را در عمل مشاهده کند و از آن بهره‌مند شود. در نبود دوست شایسته، امکان مشاهده عینی فضایل و لذت بردن از آن‌ها محدود می‌شود. از این رو، دوستی می‌تواند هم در جهت دستیابی به سعادت نقش مثبت ایفا کند و هم در صورت نبود فضیلت سبب انحراف از مسیر سعادت شود.

در اینجا به شکل فشرده دلایل این که چرا رسیدن به سعادت نیازمند به دوستی است را بیان می‌کنیم.

انسان، به گفته مشهور ارسطو، «حیوانی اجتماعی» است؛ بدین معنا که نمی‌تواند جدا از اجتماع زندگی کند. همان‌گونه که غذا، خواب و اکسیژن برای حیات انسان ضروری‌اند، زندگی اجتماعی نیز برای بقا و خوشی او امری اساسی است. نبود ارتباطات انسانی نه تنها زندگی را دشوار می‌سازد، بلکه می‌تواند به افسردگی و آسیب‌های روانی بینجامد. از این رو، انسان به دوستان خوب نیاز دارد.

زندگی فضیلت‌محور نیازمند اعمال مبتنی بر فضیلت است. بدین معنا که انسان فاضل که به ویژگی‌هایی چون سخاوت، محبت، شفقت و شجاعت آراسته است تنها در بستر اجتماع می‌تواند این فضایل را تمرین و محقق سازد. در غیاب اجتماع، فضایل نه قابل تمرین‌اند و نه معنایی پیدا می‌کنند. بنابراین، انسان در پی کمال اخلاقی نیازمند دوستی است تا فضایل خود را در تعامل با دیگری تمرین و تجربه کند؛ در غیر این صورت، این فضایل در حد درک انتزاعی باقی می‌مانند.

گفته مشهور «دوست، خود دیگر انسان است» که پیش‌تر نیز وضاحت داده شد، در اینجا اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. انسان خوب از دیدن فضایل نیک در دیگری لذت می‌برد؛ چرا که در چهره دوست فاضل، بازتابی از سرشت و ماهیت اخلاقی خود را مشاهده می‌کند. از این رو، دوست فاضل همچون «خود دیگر» انسان جلوه می‌کند و همین شباهت روحی به تکامل شخصیت فرد کمک کرده و او را به سعادت نزدیک‌تر می‌سازد.

علاوه بر این، سعادت خود امری اجتماعی است. انسان به تنهایی نه می‌تواند به سعادت کامل دست یابد و نه حتی می‌تواند معنای آن را به درستی درک کند. در حضور دوست، فرد فاضل سعادت را با دیگری سهیم می‌شود و آن را در عمل تمرین می‌کند. در فرهنگ افغانستان مثلی هست که می‌گوید: «خربوزه از خربوزه رنگ می‌گیرد و همسایه از همسایه». این مثل اهمیت تأثیر همنشینان و الگوگیری از آنان را نشان می‌دهد. انسان برای پرورش فضایل اخلاقی خود نیازمند الگوهای زنده است، افرادی حکیم، شجاع و مهربان، در پرتو معاشرت و همراهی با آنان می‌تواند این فضایل را در وجود خویش شکوفا سازد. در نبود چنین الگوهای، دستیابی به فضیلت کاری دشوار و حتی ناممکن می‌شود. از این رو، داشتن دوستان نیک از مهم‌ترین پیش شرط‌های تحقق و رشد فضیلت به شمار می‌آید.

مهم‌تر از همه، همان‌گونه که در آغاز بیان شد، مفهوم سعادت در اندیشه ارسطو معنای خاص دارد. سعادت ارسطو نه خوشی موقتی است و نه لذت صرفاً جسمانی. از نظر ارسطو، سعادت حتی یک «احساس» هم نیست؛ زیرا احساسات ناپایدارند و همواره دستخوش تغییر. سعادت نزد او مفهومی پایدار، عمیق و درازمدت است که تنها از راه تمرین و به‌کارگیری فضایل برخاسته از قوه عقلانی روح حاصل می‌شود. به این ترتیب، سعادت ارسطویی امری فعال است؛ یعنی در کردارهای فضیلت‌محور همچون حکمت، اعتدال، مهربانی، شجاعت و سخاوت تحقق می‌یابد. مجموعه این اعمال وقتی به صورت هماهنگ و مداوم انجام شوند سعادت را پدید می‌آورند. در این مسیر، دوستی جایگاهی بسیار مهم دارد؛ زیرا بدون دوست، بسیاری از این فضایل قابل تمرین و تحقق نیستند.

در پایان می‌توان گفت که اندیشه ارسطو درباره اخلاق و سعادت، با وجود گذشت قرن‌ها، همچنان یکی از مؤثرترین و زنده‌ترین نظام‌های اخلاقی است که می‌تواند نیازهای فکری و عملی انسان معاصر را پاسخ دهد. این فلسفه، برخلاف بسیاری از نظریه‌های

اخلاقی جدید همچون اخلاق وظیفه محور یا غایت گرا انسان را موجودی ذاتاً اجتماعی می بیند که سعادت و بدبختی اش به طور مستقیم با دیگران پیوند دارد. فلسفه اخلاق ارسطو به جنبه های بنیادی زندگی انسانی می پردازد: سعادت، فضیلت، عقلانیت، خرد و دوستی، و همچنین راه هایی که انسان را به این غایات والا رهنمون می سازد.

ارسطو و جهان ما

درباره اهمیت ارسطو و به ویژه فلسفه دوستی او در جهان امروز، سخن بسیار می توان گفت و این موضوع خود می تواند یک نوشته جداگانه شود. با این حال، در اینجا تنها به چند نکته به صورت گذرا اشاره می کنم.

نظام های اخلاقی و آموزشی معاصر، به ویژه در جهان غرب، زیر سیطره ارزش های سرمایه داری قرار گرفته اند؛ ارزش هایی همچون تولید، مصرف، رقابت و فردگرایی. این وضعیت پیامدهای نگران کننده ای برای انسان و تمدن بشری داشته و آن را به سوی نوعی بحران وجودی سوق داده است. کسانی که در اروپای غربی، کشورهای اسکاندیناوی یا آمریکای شمالی زندگی می کنند، این واقعیت را به خوبی لمس می کنند. اکثر نهادهای انسانی به گونه ای سازمان یافته اند که زندگی را به کار، تولید و مصرف فرو می کاهند و سوق می دهند. یکی از نتایج تلخ این بحران، تضعیف زندگی اجتماعی و از میان رفتن دوستی های واقعی است؛ امری که به بحران های روحی و روانی جمعی انجامیده است. پیام ارسطو در این زمینه این است: انسان حیوانی اجتماعی است، و رسیدن به سعادت بدون داشتن دوستانی نیک و واقعی ناممکن است. ارسطو، برخلاف نظام سرمایه داری که سعادت را در فردگرایی، مادیات و رقابت جستجو می کند، آن را در اجتماع، دوستی و فضایل معنوی می یابد.

از منظر آموزش و پرورش، یکی از درس های مهمی که می توان از ارسطو آموخت، تفکیک او میان عقل نظری و عقل عملی است. انسان با پرورش بخش نظری عقل می تواند دانشمند شود و جهانی از اطلاعات و مهارت های علمی را کسب کند؛ اما دانشمند شدن و اندوختن دانش به خودی خود به معنای رسیدن به حکمت نیست. شخص دانشمند به معنی حکیم بودن نیست. حکمت وابسته به تمرین فضایل برخاسته از عقل عملی است.

اکنون بیشترین شمار افراد تحصیل کرده در تاریخ بشر را داریم. هزاران دانشگاه و میلیون ها و شاید میلیارد ها دانشجو در سراسر جهان مشغول فراگیری دانش نظری اند. نتیجه آنکه جامعه های امروز در تولید متخصص و دانشمند موفق بوده اند، اما در پرورش انسان های حکیم، کم توفیق باقی مانده اند. مدارک تحصیلی افزایش یافته، اما روابط اجتماعی، فضایل اخلاقی و ظرفیت های انسانی تضعیف شده است. به بیان دیگر تحصیل کرده فروان و حکیم کم داریم. ارسطو به ما می آموزد که آموزش باید همه جانبه باشد. در کنار دانش نظری، باید حکمت عملی و فضایل اخلاقی نیز پرورش یابد تا حاصل نظام آموزشی، انسان هایی دانا، اخلاق مدار، دوست خوب و شهروندانی مسئول و فاضل به بار آورد.

منابع

۱. Aristotle. *De Anima*. Translated and edited by Robert Drew Hicks. Cambridge: Cambridge University Press. ۱۹۰۷.
۲. Capuccino, Carlotta. "Happiness and Aristotle's Definition of Eudaimonia." *Philosophical Topics* ۱ (Spring ۲۰۱۳): ۱-۲۶.
۳. Charlton, William. "Aristotle's Definition of Soul." *Phronesis* ۲ (۱۹۸۰): ۱۷۰-۱۸۶.
۴. Cooper, John M. "Aristotle on the Forms of Friendship." *The Review of Metaphysics* ۴ (June ۱۹۷۷): ۶۱۹-۶۴۸.
۵. Duignan, Brian. "Eudaimonia." *Encyclopædia Britannica*. Last modified November ۲۰۲۵. <https://www.britannica.com/topic/eudaimonia>
۶. Frede, Michael. "On Aristotle's Conception of the Soul." In *Essays on Aristotle's De Anima*, edited by Martha C. Nussbaum and Amélie Oksenberg Rorty. ۱۰۷-۹۳. Oxford: Oxford University Press. ۱۹۹۲.
۷. Gottlieb, Paula. "Aristotle on Dividing the Soul and Uniting the Virtues." *Phronesis* ۳ (۱۹۹۴): ۲۷۵-۲۹۰.
۸. Miller, Fred D., Jr. "Aristotle's Philosophy of Soul." *The Review of Metaphysics* ۲ (December ۱۹۹۹): ۳۰۹-۳۳۷.
۹. Pakaluk, Michael. "Friendship (Philia)." In *A Companion to Aristotle*, edited by Georgios Anagnostopoulos. ۴۸۸-۲۰۰۹. Malden, MA: Wiley-Blackwell.
۱۰. Walker, A. D. M. "Aristotle's Account of Friendship in the 'Nicomachean Ethics.'" *Phronesis* ۲ (۱۹۷۹): ۱۸۰-۱۹۶.